

زوج مناسب هر کدام از بخش های وجود ما چیه و قانون زوجیت یعنی چی؟

بخش های مختلف وجود ما چه جوری زوج مناسب خودشون رو پیدا میکنن؟

شما وقتی راجع به زوجیت می شنوین، یاد چی می افتین؟ آخرین عروسی ای که رفته بودین یا زوج های جوونی که توی فامیل و دوست و آشناتون دارین؟ اصلاً تا حالا چیزی راجع به زوج مناسب بخش های مختلف وجودمون شنیدین؟ می دونستین که زوجیت یکی از قانون های کلی دنیاست که ازدواج و همسر پیدا کردن فقط یکی از نمونه هاشه! یعنی خدا خودش توی قرآن گفته که همه چیز رو زوج آفریده؛ یه زوج هایی از جنس همدیگه که بتونن کنار هم به آرامش برسن! شاید باورتون نشه ولی از کوچکترین ذره های توی یه اتم گرفته تا شب و روز و بارهای مثبت و منفی، یا چیزهایی که روی زمین درمیان و حتی چیزایی که خودمون هم هنوز راجع بهشون نمی دونیم، زوج آفریده شدن. حالا این چه فرقی به حال ما میکنه؟ یا اینکه اصلاً داشتن و نداشتن زوج مناسب باعث چی میشه، همون چیزیه که اینجا می خوایم راجع بهش صحبت کنیم.

حتماً آدم هایی رو دیدین که بعد از کلی مدرک و تخصص و فوق تخصص نشستن زانوی غم بغل گرفتن که چرا واسه خودشون یه خانواده ندارن و چندتا بچه قد و نیم قد دوروبرشون نمی چرخن؟ یا کسیکه رفته کلی زحمت کشیده و طلای المپیک گرفته یا واسه خودش شده یه سلبریتی، بعدش هم با کلی حسرت میگه ای کاش به درس و تحصیل هم یه ذره اهمیت می دادم! یا یکی که با اینکه خیلی پولداره و غم و غصه ای نداره میره واسه خودش یه مدرک می خره تا صداش کنن آقای دکتر یا خانم مهندس! باور کردنش سخته، ولی همه این مشکل ها و کمبودها که گفتیم یه جوری به همین قانون زوجیت ربط داره و قراره که ربطش رو تو همین مقاله مشخص کنیم.

## من و این همه زوج!

یادتونه که تو مقاله های قبلی گفتیم که هرکدوم از ما از بخش های مختلفی درست شدیم؟ خب همه این بخش ها اگه می خوان به آرامش برسن، باید زوج مناسب خودشون رو پیدا کنن. چه تو بخش های مختلف وجودمون که بهشون می گیم، بخش جمادی و گیاهی و حیوانی و عقلی و فوق عقلی که اسم دیگه اش قلب و فطرته و چه قوه های مختلفی که تو وجودمون داریم و باهاشون غذای این بخش های مختلف رو فراهم می کنیم؛ یعنی قوه حس و خیال و وهم و عقل و فوق عقلمون.

نکته جالبش هم اینجاست که هرکدوم از این قسمت ها فقط و فقط زوج خودشون رو می خوان!

■ یعنی بالا بریم، پایین بیایم، حس ما فقط با چیزای حسی ارتباط برقرار می کنه!

■ گوشمون می خواد چیزایی رو بشنوه که شنیدنی هستن؛ یعنی هر چقدر هم که یه غذا خوشمزه باشه، به درد گوش ما نمی خوره!

■ یا چشممون با چیزایی ارتباط می گیره که دیدنی هستن؛ شنیدن یه موزیک قشنگ یا صدای پرنده ها، هیچ فرقی واسه چشم های ما ایجاد نمی کنه!

■ یا پوست و حس لامسه مون می خواد لمس کنه و این شکلی آروم می گیره! بچه ای که دلش بغل مامانش رو می خواد، هر چقدر هم که بهش عکس مامانش رو نشون بدیم، آروم نمیشه!

حالا قضیه بقیه قوه های وجودمون هم همین جوریه، یعنی مثلاً خیالمون فقط با چیزهای خیالی که بهشون می گیم مخیلات ارتباط برقرار می کنه. ما نمی تونیم ازش انتظار داشته باشیم که یه مسئله فیثاغورث رو واسمون حل کنه! یا باهاش بتونیم مزه یه ساندویچ خوشمزه رو حس کنیم. چون فقط چیزهایی که خیالی اند زوج مناسبش هستن، می تونه باهاشون ارتباط بگیره و توی مرحله بعدی از این ارتباط آروم بشه! خیال ما نمی تونه مسائل هندسی رو حل کنه، ولی خیلی راحت می تونه ما رو تا سیاره X توی آسمون پنجم بالا

ببره و اونجا بهمون میوه هایی بده که یه چیزی بین انگور و گلابی و پرتقالند! یا ما رو سوار خفن ترین ماشینی بکنه که می تونه با سرعت ۷۰۰ کیلومتر تو ساعت پرواز کنه و لابه لای ساختمون ها ویراژ بده! آخه همهٔ اینا خیالی اند!

وهممون هم فقط دنبال چیزهای وهمی می گرده! مثلاً عاشق پست و مقام و پرستیژ و کلاس و این حرفاست! واسه خودش عاشق میشه، متنفر میشه، می ترسه، عصبانی میشه، لذت می بره! یعنی کلاً تو فاز این جور چیزاست. برعکس عقلمون که هی دلش می خواد کشف کنه و مسئله حل کنه و دنبال چیزای علمی بره که زوج مناسب خودش هستن.

حالا این وسط قوهٔ فوق عقلمون هم دنبال زوج مناسب خودش می گرده، اما ما معمولاً انقدر حواسمون به بخش های دیگه مون هست که اصلاً به فوق عقل خودمون مجال نفس کشیدن هم نمی دیم! در صورتی که تمام مشکلاتمون درست از وقتی شروع میشه که فوق عقل ما به زوج مناسب خودش که خدا و بی نهایت و هرچی که مربوط به خداست، نمی رسه! نه حرم می بریمش؛ نه دور و بر آدم های خوب می ریم که یه ذره ما رو یاد خدا بندازن؛ نه می داریم با خدا حرف بزنه؛ نه می داریم یکم قرآن بخونه که حداقل خدا باهاش حرف بزنه؛ هیچی! بعدش هم انتظار داریم که همه چی سر جای خودش باشه!

**زوج هرکدوم از بخش های وجود من!**

گفته بودیم که ما مثل اشیاء و چیزای جامد جسم داریم، مثل گیاهان بزرگ می شیم و تولید مثل می کنیم؛ مثل حیوانات شغل و خانواده و... داریم؛ مثل فرشته ها هم عقل داریم اما مهم تر از همهٔ اینا اینه که انسانیم و یه قلب و فطرتی داریم که باعث فرقمون با همهٔ موجودات دیگه میشه، درسته؟

حالا در مورد بخش های مختلف وجودمون هم همین داستان برقراره و هر کدومشون فقط دنبال زوج مناسب خودشون می گردن! یعنی چی؟ یعنی اون قسمت از وجودمون که میشه جسممون و من جمادی ماست، عاشق جماداته! وقتی پول و طلا و سنگ های خوشگل می بینه چشمش برق می زنه! یا اگه یه خونه باحال ببینه یا یه ماشین فراری از بغلش رد بشه، کلی ذوق می کنه؛ یعنی همه اش دنبال این جور چیزاست و فقط هم با اینا آروم می گیره! چیزهای از جنس خودش، یعنی جنس جمادات!

یا اون قسمت از ما که داره مثل یه گیاه رفتار می کنه و ویژگی های اونا رو داره، کلاً دنبال کمالات گیاهی می گرده چون فقط با اونا آروم می گیره؛ ولش کنی یا مدام داره وزنه می زنه که خودش قوی کنه و هیکلش رو درست کنه؛ یا از این رستوران به اون رستوران داره دنبال مزه ها و غذاهای جورواجور می گرده؛ یا می خواد دماغش رو عمل کنه که قشنگ تر به نظر بیاد، یا داره راجع به توانایی های اجدادش توی زاد و ولد پُز میده؛ یعنی اگه به یه آدم که من گیاهی اش از بقیه بخش هاش فعال تره بگیم، عقل هم چیز خوبیه، اصلاً زیر بار نمیره! چون از بس من گیاهی اش رو گنده کرده، دیگه جایی واسه زوج های بخش های دیگه اش باقی نداشته!

من حیوانی مونم همین جوری که از اسمش پیداست، دنبال کمالات حیوانی می گرده! یعنی هرچی پست و مقامش بالاتر باشه، مدرکش خفن تر باشه، یا لذتش بیشتر باشه، بیشتر کیف می کنه! چون آرامش رو فقط تو رسیدن به این چیزها که میشن کمال های حیوانی و زوج مناسب بخش حیوانی وجودمون هستن، می بینه.

اگر هم کلی پیشرفت کرده باشیم و من عقلی مون رو فعال کرده باشیم که همه اش دنبال درس و کتاب و علم و این چیزها هستیم؛ یعنی کلاً دور و بر اختراع و اکتشاف و علم و تخصص و این جور چیزها می گردیم، آخه من عقلی مون فقط با کمالات مناسب خودش که تو حیطه علم و دانشند آروم می گیره.

ما انقدر ظرف وجودمون رو از چیزهای دیگه پر می کنیم که اصلاً نوبت به فوق عقلمون که مهم ترین بخش وجودمونه، نمی رسه! یادتونه که ما کلاً به خاطر بخش فوق عقل یا انسانی مون با بقیه موجودات فرق داشتیم و آدم بودیم؟! حالا اگه فوق عقل ما نتونه به زوج خودش برسه و آروم بشه، یه معنی بیشتر نداره! اون هم اینکه ما آدم نشدیم و خودمون رو تو حد موجودات دیگه نگه داشتیم!

دیدین وقتی گرسنه مونه چه جوری دنبال غذا می گردیم؟ فوق عقلمون هم اگه باهش درست رفتار کرده باشیم، همین جوری دنبال زوج خودش یعنی خدا و بی نهایت می گرده! اما چون ما بی نهایت رو واسش درست تعریف نکردیم، فکر می کنه باید یه جای دیگه یعنی توی کمالات جمادی و گیاهی و حیوانی و عقلیش بی نهایت رو پیدا کنه؛ مثلاً می خواد کلی مال و ثروت داشته باشه، یا هی می ره از این ور به اون ور که قشنگ ترین آدم فامیل بشه؛ یا مثلاً می ره تو یه رشته ای درس می خونه و کلی هم مدرک می گیره اما آخرش هم میگه این اون چیزی نبود که می خواستم! چون از اول آدرس رو اشتباه اومده! یعنی تو چیزهایی دنبال بی نهایت می گرده که همشون محدودن و نهایت دارن! در صورتی که اگه از اول واسه بخش فوق عقلی و انسانی وجودش می رفت سراغ بی نهایت مطلق یعنی خدا، دیگه بخش انسانیش به زوج مناسبش رسیده بود و آروم آروم می شد!

دلتون می خواد بدونین اگه فوق عقل ما به زوج خودش نرسه، چه غوغایی به پا می کنه و اصلاً ما چه جوری میشیم یه آدم نرمال و متعادل؟ اگه دوست دارین بدونین، حتماً مقاله هفته بعدمون رو بخونین!